

مردم پر حوصله

جاکارتا یکی از شهرهای بسیار پر ترافیک است. ترافیک تهران در مقابل این شهر هیچ است. با وجود این ترافیک و خستگی راه، همیشه نظم را رعایت می‌کنند. امکان ندارد که از مسیرهای ویژه اتوبوس برای سریع‌تر رفتن استفاده کنند با این که پلیس هم به نسبت کشور ما، اینجا کمتر است. خود مردم مشارکت دارند. مثلاً سر هر چهارراه یک نفر می‌ایستد، به این افراد پلیس‌های هزار روپیه‌ای می‌گویند. من باید به او پول بدهم ولی اگر به او پول هم ندهم به من تعظیم می‌کند و ماشین‌ها را نگه می‌دارد، یا راهنمایی می‌کند.

مردم اندونزی مردمی بسیار خوش هستند. توی مینیبوس‌ها می‌بینید صدای قهقهه خنده‌شان بالا رفته و همه با هم می‌خندند. چون ترافیک‌ها سنگین است رسم دارند یک عده‌ای می‌آیند توی مینی‌بوس تار می‌زنند و مردم به آن‌ها پول می‌دهند. اصلاً شما احساس نمی‌کنید که مردم مشکلی دارند. اما جوان ما در ایران جوش می‌زند که کنکور را چه کار کند! از سال اول ابتدایی کتاب‌های کمک آموزشی می‌خرد. بعد که کنکور قبول می‌شود و لیسانس می‌گیرد تازه اول مشکلش است که حالا کار را چه کار کند. کار هم که جور بشود برایش و جایی استخدام شود، نگران ازدواج است. ازدواج حل می‌شود، نگران مسکن است و... اما اینجا خانه‌هایی وجود دارد که فقط یک میز در آن جا می‌شود. در خانه را صبح باز می‌کند و می‌ایستد و جنسش را می‌فروشد. درآمدش را می‌گذارد توی جیبش و با آن چیزی می‌خرد و می‌خورد و دغدغه‌ای ندارد. ولی انگیزه دارد. عرق ملی دارد و تلاش می‌کند. اما زندگی ما به حرص خوردن می‌گذرد که چرا مثلاً ماشین‌مان این است و چرا آن نشده.

برخلاف آن چیزی که متصور است، اندونزی کشور بسیار تمیزی است. این در حالی است که با وجود جمعیت زیاد سیستم مکانیزه جمع‌آوری زباله ندارد. همه کارها در ابتدایی‌ترین شکل ممکن انجام می‌شود. یک خیابان را که می‌خواهند آسفالت کنند، شاید یک ماه طول بکشد. بیست تا کارگر می‌آیند، خیابان را می‌کنند. بعد خودشان به صورت دستی جمع می‌کنند و صاف می‌کنند. بعد آسفالت می‌ریزند و به صورت دستی صاف می‌شود. جدول‌ها همه دستی گذاشته می‌شود. حتی یک ماشین مکانیزه دیده نمی‌شود که کاری انجام دهد. مردم هم صبور هستند. پذیرفته‌اند که مثلاً این خیابان باید بیست روز طول بکشد تا آسفالت شود. می‌دانند اگر ماشین وارد شود نیروی کار دیگر نمی‌تواند کار کند.

دو چرخه به جای کُت!

در کشور اندونزی بالاشهر و پایین شهر معنایی ندارد. مردم عادت دارند همان جایی که هستند زندگی کنند. محله‌شان را عوض نمی‌کنند. آدرس‌ها همه به صورت محله است. نه شمال شهر

ده باشد، نمی‌گذارد خرید کنید، می‌گوید بروید فردا بیایید. بارها برای من اتفاق افتاده است که رفته‌ام وسیله گران قیمتی هم بخرم، ولی به ساعت تعطیلی خورده‌ام و نتوانسته‌ام صاحب مغازه را راضی کنم و کالا را بخرم.

با یکی از اساتید قراری داشتم. پروفیسور فلسفه اسلامی است و فیلمساز است. فیلمش تقریباً از فروش‌ترین فیلم‌های سینمای اندونزی است. بزرگ‌ترین انتشارات کشور اندونزی به نام «میزان» هم مال اوست. دیدم با موتور سر قرار آمده است. پرسیدم شما چرا با موتور رفت و آمد می‌کنید؟ گفت من کار دارم و نمی‌توانم با ماشین بروم. خجالت کشیدم که چقدر راحت است. اصلاً برایش مهم نبود که سوار اتوبوس بشود یا سوار موتور. ما تشریفات را به دست و پای خودمان بسته‌ایم و همین زمین گیرمان کرده است.

پر از خانه‌های ویلایی لوکس است و نه جنوب شهر پر از خانه‌های کوچک و خانواده‌های فقیر. کنار ساختمان‌های لوکس و گران قیمت خانه‌های خیلی معمولی هم وجود دارد. نه کسی به خانه و محله دیگری چشم دارد و نه صاحبان خانه‌های لوکس به دیده تحقیر به دیگران نگاه می‌کنند.

مهم‌ترین نکته‌ای که در میان مردم اندونزی وجود دارد، قناعت است. نه این که نخواهند رشد کنند، بلکه کسی خودش را به زحمت بیجا نمی‌اندازد. استاد دانشگاه خیلی بی‌تکلف به کلاس می‌آید. در اندونزی کت و شلوازی بودن فقط مخصوص ما ایرانی‌هاست! حرص خوردن هم وجود ندارد. نظم شاید دومین ویژگی مردم این کشور باشد. کارهایشان سر ساعت شروع می‌شود و سر ساعت ختم می‌شود. مثلاً اگر ساعت ده شب وارد مغازه‌ای بشوید که ساعت تعطیلی هر شبش همان ساعت



مهم‌ترین نکته‌ای که در میان مردم اندونزی وجود دارد، قناعت است. نه این که نخواهند رشد کنند، بلکه کسی خودش را به زحمت بیجا نمی‌اندازد. استاد دانشگاه خیلی بی‌تکلف به کلاس می‌آید. در اندونزی کت و شلوازی بودن فقط مخصوص ما ایرانی‌هاست!